

## کمون پاریس از تولد تا در خون غلتیدن!

### پارسانیک جو

کمون پاریس<sup>۱</sup> آدرخشی امید بخش در دل شب تیره ی سرمایه بود. طنین شعار زنده باد کمون در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ (۲۸ اسفند ۱۲۴۹ خورشیدی) کاخ بیداد<sup>۲</sup> بنیاد حکومت سرمایه را به لرزه درآورد. کمون پاریس با وجود تمامی ضعف ها و اشتباهات اش و با همه ی مستعجل بودن عمر حکومت اش- ۷۲ روز- نخستین تجربه ی درخشان پی افکندن خود<sup>۳</sup> حکومتی پرولتاریا بود. تجربه ای که طی آن پرولتاریا توانست "کمون" را به مثابه شکل سیاسی اعمال حکومت خود کشف کرده و در عمل به کار بندد. کمون به گفته ی مارکس اهرم رهایی کار از سلطه ی سرمایه و ابزار الغای پایه های اقتصادی وجود طبقات و الغای ذات خود سلطه ی طبقاتی است.

کارگران و زحمت کشان پاریس در دوره ی اعتصاب های بزرگ کارگری در سال ۱۸۶۹ شدید تر و عمیق تر از پیش حاکمیت ارتجاعی ناپلئون بناپارت را آماج ضربه های خود قرار دادند. با وجود تمامی اقدام های بازدارنده و سرکوبگرانه ی حکومت بناپارت، روز به روز نیروهای بیشتری به گردهم آیی ها و راه پیمایی های اعتراضی و اعتصاب های کارگری می پیوستند. از باشکوه ترین راه پیمایی های اعتراضی آن روزها می توان به راه پیمایی دویست هزار نفری ژانویه ی ۱۸۷۰ اشاره کرد. معترضان از خیابان های پاریس می گذشتند و با طنین شعارهای "زنده باد جمهوری" و "مرگ بر بناپارت" پایه های بیداد<sup>۴</sup> بنیاد امپراتوری دوم را به لرزه در می آوردند. در آن شرایط حساس و سرنوشت سازی که فرانسه در آستانه ی تحولی انقلابی قرار گرفته بود، بناپارت برای فرونشاندن جنبش انقلابی کارگران و زحمت کشان و نجات قدرت خود چاره ی کار را در جنگ افروزی دید. سیلواستر دوساسی، از درباریان ناپلئون سوم، درباره ی ضرورت و نعمت جنگ فرانسه با پروس چنین گفته است: «من مخالف جنگ با کشوری دیگر نبودم زیرا به نظرم این جنگ، آخرین راه و تنها وسیله ی نجات امپراتوری بود... نشانه های جنگ شوم داخلی و اجتماعی در هر گوشه به چشم می خورد... جمعیت شهرهای صنعتی، شیفته ی سوسیالیسم شده بودند. به این علت بود که

امپراتور، به قمار نهایی یعنی جنگ با پروس تن در داد.» ناپلئون بر آن بود تا با جنگ افروزی از سویی آتش انقلاب کارگران را فرونشاند و از سوی دیگر با پیروزی در جنگ از اتحاد آلمان جلوگیری کرده و سرزمین های غرب رود راین را نیز به تصرف درآورد.

پادشاهی پروس نیز به سرکرده گی بیسمارک، با سیاست "آهن و خون" که مبتنی بر کشتار مردم در داخل و جنگ در خارج بود، بر آن بود تا در جنگ با فرانسه از سویی، دولت فرانسه را تضعیف و استان های الزاس و لورن را که از معادن غنی برخوردار بودند، تصرف کند، و از سوی دیگر با سرکوب جنبش آزادیخواهانه ی مردم، موانع اصلی تحکیم سلطه ی پروس و سلسله ی هون تسولرن و اتحاد آلمان را از سر راه بردارد. بنابراین بناپارت و بیسمارک هر دو به این جنگ نیاز داشتند. در نتیجه هنگامی که در روز ۱۹ ژوئیه ی ۱۸۷۰ فرانسه به پروس اعلان جنگ داد، بیسمارک از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید. او که به پیروزی پروس در این جنگ اطمینان کامل داشت، بسیار خوشحال بود که جنگ را چنان آغاز کرده بود که دولت فرانسه در نظر مردم آلمان، دولتی متجاوز جلوه گر شده بود. حکومت فرانسه در همان روزهای آغازین جنگ، در سازمان دهی و محاسبه ی توان نیروهایش مرتکب خطاهای مرگ باری شد. ارتش، فرمانده ی واحدی نداشت، مهم تر آن که نقشه ی مشخصی برای مرحله های مختلف جنگ آماده نکرده بود. سربازان و حتا افسران، هیچ یک از وسایل ضروری و اولیه را در اختیار نداشتند. ارتش پروس در همان نخستین روزهای جنگ، پیروزی های چشم گیری به دست آورد. در پی شکست های پی در پی ارتش فرانسه، ارتش پروس به پیشروی و تصرف خاک فرانسه ادامه داد. سرانجام ناپلئون سوم در روز دوم سپتامبر در دژ سدان در پی شکستی خفت بار، با لشکری صد هزار نفری، تسلیم ارتش پروس شد.

هنگامی که خبر شکست ارتش فرانسه در سدان به پاریس رسید، مردم علیه رژیم ناپلئون قیام کردند. روز چهارم سپتامبر ۱۸۷۰ مردم به "سپاه قانون" حمله کردند و خواستار اعلام جمهوری و دفاع از وطن خود شدند. سپاه قانون در میدان هتل دوویل عزل امپراتور و استقرار جمهوری را اعلام کرد. در نتیجه دولتی به

نام "دولت دفاع ملی" تشکیل شد. این دولت ائتلافی بود از سیاستمداران بورژوا، به ویژه سلطنت طلبان و نماینده گان جناح راست حزب جمهوری خواه.

شکست نظامی فرانسه و عزل امپراتور و تاسیس جمهوری، ماهیت سیاسی جنگ و ادامه ی آن را دگرگون ساخت. فرانسه دیگر نمی توانست و نمی خواست مانع وحدت آلمان شود، اما میلیتاریست های آلمانی با پشتیبانی یونکرها و بورژوازی آلمان به منظور تصرف ناحیه ی آلزاس و لورن، به جنگ ادامه دادند. ارتش آلمان در ادامه ی پیشروی های خود روز هفدهم سپتامبر پاریس را محاصره کرد. کارگران فرانسه که نگران سرنوشت مردم کشورشان بودند، از دولت خواستند تا مردم را مسلح کند. دولت که در برابر خواست کارگران چاره ای جز تسلیم نداشت، به ناگزیر دویت گردان تازه ی "گارد ملی" در پاریس تشکیل داد. گردان های جدید گارد ملی، متشکل از کارگران، پیشه وران و کارمندان به شکل لشکری واحد، به دفاع از پاریس برخاستند.

شور و سلحشوری بی باکانه ی مردم، بورژوازی فرانسه را به هراس انداخت. بورژوازی دریافته بود که پیروزی پاریس در برابر متجاوزان پروسی، در حقیقت به معنای پیروزی کارگر پاریسی در برابر سرمایه دار پاریسی و دولت آن است. به همین علت حکومت، تصمیم گرفت با دشمن متجاوز سازش کند. مردم که به خیانت دولت ملی پی بردند، آن را دولت خیانت ملی نامیدند. در پی این رویداد در گردهم آیی هایی که در بیست ناحیه ی پاریس برگزار شد کارگران و پیشه وران، در کمیته های بیداری متشکل شدند. بدین سان مردم پاریس سازمانی انقلابی برای نظارت بر فعالیت های دولت تشکیل دادند. کمیته ی مرکزی این کمیته ها در اعلامیه ی خود در ۵ ژانویه ی ۱۸۷۱ خطاب به مردم نوشت: « دولت چهارم سپتامبر که دفاع از کشور را وظیفه ی خود می دانست، آیا به وظیفه اش عمل کرده است؟ هرگز. ما پانصد هزار سرباز داریم، اما پروسی هایی که فقط دویت هزار سرباز دارند، چیزی نمانده که ما را خفه کنند! چه کسانی را جز حکومت کننده گان بر کشور می توان سرزنش کرد؟ آن ها به جای تهیه ی سلاح و مسلح کردن مردم، در حال سازش اند. آن ها هواداران بناپارت را در پست هایشان ابقا کرده اند و جمهوری خواهان را به زندان

انداخته اند... دولت دست اندرکار نابودی ماست. برای حفظ و نجات پاریس، باید سریع تصمیم گرفت... شهرداری یا کمون یا هر نام دیگری که به آن داده شود، تنها وسیله ی نجات مردم و تنها امید شان به زنده ماندن است.»

دولت فرانسه پس از سرکوب قیام های مسلحانه ی ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ و ۲۲ ژانویه ی ۱۸۷۱ در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ تسلیم پروس شد و پیمان پایان جنگ را امضا کرد. دولت بی درنگ پس از صلح به برگزاری انتخابات مجلس ملی پرداخت. پاریس محاصره شده، نمی توانست در این انتخابات شرکت کند. عوامل دشمن به هر کاری برای پشتیبانی از کاندیداهای مرتجع انتخاباتی دست می زدند. از ۷۰۰ نماینده ی مجلس ملی ۴۵۰ نفر سلطنت طلب بودند. مجلس ملی، دولتی به ریاست آدلف تی یر، سلطنت طلب مرتجع معرفی که فعالیت های سیاسی اش را با سرکوب قیام کارگران پاریس در دهه ی سی آغاز کرده بود، تشکیل داد.

مجلس ملی در آغاز، در شهر بوردو که از پاریس دور بود تشکیل شد و سپس به ورسای انتقال یافت. بورژوازی در ورسای به تدارک حمله به کارگران پاریس و گارد ملی پرداخت. به موجب فرمانی از سوی دولت تی یر، پرداخت حقوق به گارد ملی قطع و دستور داده شد که پرداخت اجاره های معوقه در ماه های انقلاب، آغاز شود. هم چنین انتشار روزنامه های آزادی خواه ممنوع و بازداشت رهبران انقلابی آغاز شد. اعمال ارتجاعی و سرکوبگرانه ای از این دست، زمینه ساز انفجار انقلابی کارگران و زحمت کشان شد. در فوریه ی ۱۸۷۱ کمیته ی مرکزی گارد ملی تشکیل شد. این کمیته در اعتراض به وضع نابسامان موجود، مردم را به قیام فراخواند. تی یر دریافته بود که پاریس مسلح، تنها مانع جدی بر سر راه اهداف آنان است. در نتیجه در صدد خلع سلاح پاریس برآمد.

در بامداد ۱۸ مارس ۱۸۷۱ به دستور تی یر، دسته هایی از سربازان دولتی به تپه ی مون مارتر شبیخون زدند تا توپ های گارد ملی را بدزدند. این شبیخون با هوشیاری نگهبانان بی نتیجه ماند. کارگری بلانکیست به نام دووال که فرمانده هی هنگی از افراد گارد ملی را به عهده داشت، با شلیک چند توپ که هم زمان با نواختن ناقوس ها بود، پاریس را سراسیمه از خواب بیدار کرد. کارگران و پیشه وران پاریسی در سپیده دم

صبح روز ۱۸ مارس قهرمانانه توانستند یورش ارتش بورژوازی را در هم شکنند. فرمانده هان به سربازان دولتی دستور دادند که به سوی کارگران و پیشه وران تیراندازی کنند، اما سربازان با سرپیچی از اجرای فرمان کشتار مردم، به زنده گی ننگین فرمانده هان خود پایان بخشیدند. مردم با فراخوان گاردملی، از بلندی های مون مارتر و بل ویل پایین آمدند و به سوی مرکز شهر راه پیمایی کردند. ظهر روز ۱۸ مارس، کمیته ی مرکزی گارد ملی به مردم و اعضای گارد ملی دستور داد مرکز شهر را تسخیر کنند. مردم تا ساعت ۲ بعد از ظهر، ایستگاه راه آهن اورلنن و چند نقطه ی مهم دیگر را اشغال کردند. به فاصله ی بسیار کمی، پادگان ها و ساختمان های دولتی نیز به تصرف مردم درآمد. به دستور تی یر، فرمانده هان ارتش، بقایای ارتش را از پایتخت به ورسای عقب کشیدند تا نیروی کافی برای جنگ با پاریس انقلابی تدارک دیده شود. کمیته ی مرکزی گارد ملی در واقع با در هم نشکستن پایگاه بقایای ارتش در ورسای مرتکب اشتباه مرگ بار بزرگی شد. مارکس که با دقتی چشم گیر حوادث پاریس را دنبال می کرد در نامه ای به ویلهم لیبنکخت نوشت: «پاریسی ها شکست خواهند خورد، و این شکست محرز است، و تقصیر خودشان هم هست، تقصیری که به طور کلی ناشی از زیاده روی ایشان در شرافت و درستی است. ابتدا کمیته ی مرکزی و سپس کمون به آن حرامزاده، تی یر بدجنس فرصت دادند که نیروهای دشمن را متمرکز کند... به جای آن که پس از شکست ارتجاع در پاریس بی درنگ به ورسای حمله کنند و کار دشمن را یکسره کنند با مشغول شدن به انتخابات کمون که سازماندهی و سایر کارهای آن وقت زیادی می خواست فرصت گرانبهایی را تلف کردند.»

گارد ملی تا غروب آن روز همه ی ساختمان های دولتی را اشغال کرده بود. پرچم های سرخ برفراز هتل دوویل و وزارت جنگ برافراشته شد. ژول واله یکی از کمونارها در خاطرات اش، ضمن گفت و گو با پسر بچه ای که در نزدیکی سنگر ها بازی می کرد، روحیه، آرمان و آرزوی کارگران پاریس را این گونه توصیف می کند: «پسرم، ۱۸ مارس، آینده ای بس درخشان به روی تو گشوده است. تونیز ممکن بود مانند ما در سیاهی و تباهی بزرگ شوی، در کثافت غوطه ور شوی، در خون بغلتی، از شرم سرخ شوی و به

عذاب پستی ها، تن در دهی. اما این ها دیگر پایان یافته است! ما برای تو اشک و خون ریخته ایم. از میراثت خوب نگهداری کن. تو ای فرزند ستم دیده گان، انسانی آزاد خواهی شد!»

در نخستین بیانیه ی کمیته ی مرکزی خطاب به استان ها گفته شده بود: «آن چه به همه ی ما الهام بخشید، همبستگی، اتحاد و عشق به جمهوری بود. ما باید یک امید و یک هدف بیش نداشته باشیم، آن هم نجات میهن و پیروزی قطعی جمهوری دموکراتیک واحد و غیر قابل تقسیم است.» بی درنگ پس از پیروزی کمون پاریس، کمون های بسیاری در شهرهای لیون، مارس، سنت اتین، تولوز، پرپینیان و کروزو به پا شد. این واقعیت به خوبی نشان می داد که قیام توده های انقلابی پاریس به راحتی می توانست به سراسر کشور گسترش یابد. اما کمونهای پاریس نتوانستند به ضرورت حیاتی گسترش مبارزه ی انقلابی در سراسر فرانسه پی ببرند. در واقع این اشتباه تاریخی و سرنوشت ساز کمون پاریس سبب شد بورژوازی مراکز پراکنده ی فعالیت انقلابی بخش های گوناگون کشور را یکی پس از دیگری به راحتی سرکوب کند. تا آغاز ماه آوریل، ارتش ضد انقلابی فرانسه توانست تمامی قیام های محلی در استان های کشور را سرکوب کرده و در نهایت همه ی نیروهایش را برای سرکوب پاریس بسیج کند.

در اسناد و مدارکی که به تاریخ ۱۹ مارس به امضای کمیته ی مرکزی گارد ملی رسیده، تصریح شده است که کمیته ی مرکزی لازم می داند در اسرع وقت برای گزینش کمون پاریس انتخابات آغاز شود. کمیته ی مرکزی با اعلام این که انتخابات کمون نخستین کار اصلی اوست و با اظهار این مطلب که کلیه ی اختیارات خود را به کمون منتقل خواهد کرد، به روشنی نشان داد که خود را چیزی جز یک نیروی انتقالی و یک دولت موقت انقلابی نمی داند. البته ناگفته نماند که همین شتاب در انتقال قدرت به کمون در آن شرایط یکی دیگر از خطاهای تجربه ی کمون پاریس بود. درحقیقت پیش از آن که دولت موقت انقلابی یورش های نظامی بورژوازی را در هم شکند و پیروزی انقلاب را تثبیت کند، یعنی در شرایطی که می باید مساله ی اصلی کمیته ی مرکزی گارد ملی پاسداری از بود و نبود کمون می بود، دغدغه ی اصلی آنان انتقال قدرت از دولت موقت انقلابی به دولت قانونی بود.

در ۲۵ مارس اعلام شد که انتخابات کمون روز یکشنبه ۲۶ مارس صورت خواهد گرفت. انتخابات در روز ۲۶ مارس با وجود تهدید و تحریم بورژوازی فرانسه برگزار شد. چیزی نزدیک به ۲۲۹۰۰۰ نفر در انتخابات شرکت کردند. انتخابات ۲۶ مارس بار دیگر نشان داد که پارسی ها خواهان جمهوری اجتماعی سرخ اند نه جمهوری آبی تی یر و بورژوازی. از ۸۶ نماینده ی برگزیده ی کمون، ۶۵ نفر نماینده ی پارسی انقلابی و ۲۱ نفر نماینده ی بورژوازی بودند. نماینده گان بورژوازی پس از چند روز استعفا کردند. سی نفر از نماینده گان کمون از اعضای انترناسیونال اول بودند، که اینان خود به گرایش ها و سنت های مختلف سوسیالیستی مانند پرودونی های چپ و راست، بلانکیست ها و نئوژاکوبین ها تعلق داشتند. سوسیالیست های فرانسوی در مجموع، اگر چه تصور بسیار گنگ و مبهمی از نحوه ی اجرای پیش برد انقلاب اجتماعی داشتند، اما پیشبرد انقلاب اجتماعی را مهم ترین وظیفه ی کمون می دانستند.

نخستین نشست کمون روز ۲۸ مارس به ریاست شارل بله، دوست صمیمی پرودون در حضور جمعیت انبوهی که در محوطه ی ساختمان هتل دوویل گرد آمده بودند، تشکیل شد. هنگامی که نام اعضای انتخاب شده و تاسیس کمون اعلام شد، تمام توپ های شهر به افتخار این پیروزی بزرگ، همزمان با هم شلیک کردند. صدای رعدآسای توپ ها و شادی بی واهمه ی مردم، با طنین شعار زنده باد کمون چنان در هم آمیخت که دیواره ی بنای کهن سال سکوت و استبداد سخت شکاف برداشت.

نخستین اقدام کمون الغای ارتش و پلیس دائمی و سربازی اجباری بود. کارگران انقلابی و هم چنین خرده بورژواهای رادیکال از این فرمان با شور و هیجان فراوان استقبال کردند. روزنامه ی لوراپل (یادآوری) در این باره چنین نوشت: «کمون سربازگیری را ملغا کرد است. من برای چنین اقدامی با هر دو دست و با دل و جان کف می زنم. آخر ما دیدیم که لشکریان دائمی چه بودند... ما برای دفاع از میهن چه داشتیم؟ سرباز. بگذار برای این کار ملت داشته باشیم.»

به محض الغای ارتش و پلیس دائمی، این دو ابزار مادی اعمال نظم و قهر قدرت بورژوازی، کمون برآن شد تا ابزار معنوی سرکوب و کنترل، یعنی قدرت کشیشان و دستگاه کلیسا را نیز براندازد؛ در این راستا

فرمانی مبنی بر جدایی کامل کلیسا از دولت و خلع مالکیت از تمامی کلیساها صادر گردید. در پی صدور این فرمان، ورود به همه ی نهادهای آموزشی به صورت رایگان برای همه ی مردم آزاد شد، و خود آن نهادها نیز از هرگونه دست اندازی دولت و کلیسا مصون ماندند. بدین سان نه تنها از این پس آموزش در دسترس همه گان قرار می گرفت، بل خود علم نیز از قید زنجیرهای اسارت بار پیشداوری های طبقاتی قدرت حاکم و آموزه های ارتجاعی کلیسا رهایی می یافت. تصمیم های اجتماعی کمون در آن مدت کوتاه، بسیار قابل توجه بود. در ۳۰ مارس کمون تصویب نامه ای در مورد بی اعتبار ساختن پرداخت تمام اجاره های معوقه صادر کرد. هم چنین، سه روز پس از اعلام کمون، یعنی در اول آوریل، کمون تصویب نامه ای صادر می کند که بر اساس آن، حقوق هیچ یک از کارمندان دولتی و اداری نباید بیشتر از شش هزار فرانک باشد. در ۱۶ آوریل، تصویب نامه ای مبنی بر مصادره ی کارخانه هایی که مالکانشان آن ها را رها کرده بودند، صادر می کند. این کارخانه ها به سازمان های تعاونی کارگرانی که تا آن هنگام در آن ها به کار اشتغال داشتند، سپرده شد. در ۲۰ آوریل کمون کارشبانه ی شاگرد نانوایان را ممنوع می کند. کمون سیستم جریمه ی پولی را لغو و فروش اشیا به ودیعه گذاشته شده در بانک کار گشایی را ممنوع می کند.

کمون برای نشان دادن بیزاری خود از هرگونه برتری طلبی ملی و پایبندی به هم بسته گی جهانی، در روز ۱۶ ماه مه ستون واندوم را تخریب کرد. این ستون که مظهر و نماد برتری طلبی ملی بود، به دستور ناپلئون اول در سال ۱۸۰۵، با ذوب کردن توپ هایی که در جنگ با سایر کشورها به غنیمت گرفته شده بود، ساخته شده بود.

دولت تی یو در ماه مه با پروس قرارداد صلح بست و برای تدارک جنگ علیه کمون پاریس، امتیازهای بسیاری به پروس داد. دولت پروس نیز با آزاد سازی سربازان فرانسوی اسیر شده به ارتش ورسای اجازه داد که از صفوف ارتش پروس گذشته و از جبهه های مختلف، کمون را مورد حمله ی وحشیانه خود قرار دهد. در پی این اتحاد بورژوازی خیانت پیشه ی فرانسه و دولت مرتجع پروس، در ۲۱ ماه مه ۱۸۷۱ ارتش یک صد و سی هزار نفری فرانسه، از ورسای به سوی پاریس حرکت کرد. این تهاجم در واقع



سرآغاز نبردهای شدید "هفته ی خونین ماه مه" بود؛ هفته ی خونینی که کمونارها، قهرمانانه خیابان به خیابان، خانه به خانه و وجب به وجب در برابر ارتش ارتجاعی بورژوازی جنگیدند. پاریس یک هفته ی تمام از خون کارگران و زحمتکشان پاریس سرخ، و از آتش توپ ها و تفنگ ها روشن شد. گورستان پرلاشز از آخرین دژهایی بود که نزدیک به دویست کمونار در روز ۲۷ مه برای دفاع از خود در آن جا جنگیدند. آخرین کمونارها در برابر دیوار گورستان پرلاشز تیرباران شدند. پرولتاریای پاریس برای گرامی داشت خاطره ی این جان باخته گان زنده یاد، این دیوار را دیوار کمونارها نام گذاری کردند.

روز ۲۸ ماه مه ۱۸۷۱، کمون پاریس، زیر آتش دشمن آزادی و برابری، سقوط کرد، و پاریس به زیر تیغ شوم ارتجاع افتاد. بیش از صد هزار نفر کشته و تبعید شدند، و این سرآغاز کارنامه ی خونین بازگشت حکومت بورژوازی بود.

آثاری که در تهیه ی این نوشته از آن بهره گرفته ام:

جنگ داخلی در فرانسه، ۱۸۷۱. نوشته ی کارل مارکس. ترجمه ی باقر پرهام. نشر مرکز ۱۳۸۰

کمون پاریس ۱۸۷۱. زیر نظر: ا. ژلوبوفسکایا. ترجمه ی محمد قاضی. انتشارات خوارزمی ۱۳۵۹

[/http://agahbash.blogfa.com](http://agahbash.blogfa.com)